فصلنامه *مطالعات ملی*؛ ۲۶، سال هفتم، شماره ۲، ۱۳۸۵

اسطوره در شعر نوگرایان[1]

اسماعیل حاکمی‌والا *

حسین منصوریان سرخگریه **

E-mail:ho_Mansoorian@yahoo.com

چکیده :

اساطیر و نقش آن در شکل‌گیری بنیان‌های فکری جوامع مختلف بشری و نیز ضرورت تعمق انسان در هریک از جلوه‌های آن در طول زندگی، به‌ویژه دوره‌ی معاصر ـ که عصر ظهور تکنولوژی و فن‌آوری است ـ بر کسی پوشیده نیست.

اسطوره‌ها در شعر نوگرایان نیز به دو صورت اسطوره‌سازی و اسطوره‌پردازی نمود یافته و مورد تجزیه و تحلیل قرارگرفته‌است تا اصالت فرهنگ و هنر ریشه‌دار ایرانی حفظ شود.

به نظر نگارنده، اگر چه کمیّت اسطوره‌پردازی در آثار نوگرایان بیش از اسطوره‌سازی است؛ اما جاذبه‌های اسطوره‌سازی در شعر بعضی از آنان، در خور تحسین است.

وجه بارز این شیوه‌ی شاعری، تحول‌خواهی و غرض اصلی آن، عبور از بن‌بست‌هاست و نگرش شاعر نوگرا به مفاهیم اسطوره‌ای ـ که عمدتاً از جنبه‌های تخیلی ذهن بشر است ـ یک نگاه آرمان‌گرایانه با روی‌کرد سیاسی ـ اجتماعی است.

نهایت این که: بازتاب حضور پدیده‌های اساطیری در سروده‌های نوپردازان می‌تواند ریشه در ذوق و نوع نگاه آنان به مقوله‌های اسطوره‌ای داشته‌باشد.

کلید واژه‌ها : اسطوره، نوگرایان، اسطوره‌سازی، اسطوره‌پردازی

۱- این مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ای کارشناسی‌ارشد با عنوان: «تأثیر اساطیر باستانی (شاهنامه‌ی فردوسی) بر شعرای معاصر با تکیه بر نوگرایان» می‌باشد.

* استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

** عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم‌شهر

مقدمه

تردیدی نیست که مفاهیمی همانند اسطوره، به خاطر قدمتی که دارند، موجب ایجاد آرا و نظریات متنوع و گاهی متناقض شده باشند. آشنایی با هر کدام از دیدگاه‌ها و نظرها، موجب خواهد شد تا با سهولت بیش‌تر، چارچوب بحث تعیین شود و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کامل، به دست آید.

پرداختن دقیق و عمیق به هر یک از دیدگاه‌های اسطوره‌شناسی، از حوصله‌ی این نوشته خارج است اما به اختصار به هر یک از آن‌ها اشاره می‌شود.

در دیدگاه پدیدارشناسی، اساطیر را امری صرفاً تخیلی نمی‌دانند؛ بلکه معتقدند: اسطوره تصویر واقعیاتی است که در گذشته‌های دور و دوران بدایت فکری بشر، رخ داده است و بنا به دیدگاه ساختارگرایی: اسطوره، شیوه‌ای از ارتباط نمادین است که همانند هر مبحث علمی نوین، منطقی و قابل فهم می‌باشد.

دیدگاه کارکردگرایی، اسطوره را واقعیتی تجربه‌یافته و احیای روایتی از یک واقعیت بی‌آغاز، می‌داند و دیدگاه تمثیلی، براین باور است که اسطوره به‌مثابه‌ی زبان تصویر بدوی پدیده‌ای طبیعی است و بر این نکته تأکید دارد که انسان، در آغاز پیدایش قادر به احساس لایتناهی و بی‌کران بوده؛ ولی واژگانی را که بیانگر احساسات او باشد، در حافظه نداشته است.

اما در دیدگاه فلسفی، اسطوره‌ها نتیجه‌ی ذهن منطقی و آرمان‌گرایانه‌ی انسان گذشته به‌حساب می‌آیند و سرانجام دیدگاه روانکاوی، اساطیر را ته‌مانده‌های تغییرشکل‌یافته‌ی توهمات اقوام اولیه یا «تشریح نمادین نیازهای ژرف روانی در منابع باستانی به‌شمار (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷: ٥٤) می‌آورند.

دقت و تأمل در این دیدگاه‌ها، نشان می‌دهد که علی‌رغم اشتراک اساطیر در بن‌مایه‌های فکری، اسطوره‌ها امری شخصی نیستند؛ بلکه: «توده‌ای از فرایندهای روانی و به‌هم‌پیچیده و گره خورده است (روژه، ۱۳۷۹: ٦۳). این فرایندهای به‌ظاهر پیچیده، در واقع در راستای پاسخ‌گویی به نیازهای مختلفی است که بشر اولیه متوجه آن بوده است و اغلب به‌صورت نماد و در قالب قوای طبیعی، بروز کرده و این امر خود، حاکی از تکامل تدریجی ذهن انسان است. لذا، اسطوره‌ها، تبلور تلاقی ذهن و طبیعت است و نیز: «نمودار مرحله‌ای ضروری، از تکامل ذهن آدمی و روایاتی است که از طبیعت و ذهن انسان بدوی ریشه‌می‌گیرد و حاصل رابطه متقابل این دو است (مختاری، ۱۳۷۹: ۲۹).

بنابراین، اساطیر، آفریده‌ی ذهن تخیلی بشر اولیه، همراه با مظاهر طبیعت است و

این‌گونه نیست که تصور کنیم که تاریخ مصرف آن به پایان رسیده است؛ زیرا «هر شاخه و برگی از روایات اسطوره‌ای، حاصل تجربه‌های تلخ و شیرین گذشتگان است که لعاب افسانه بر آن کشیده‌شده و در دارالشفای حکمت برای نسل‌های آینده باقی گذاشته‌اند» (سیرجانی، ۱۳۶۹: ۳۳).

علی‌رغم این‌که، عصر حاضر، بازار داغ عینیت‌ها و تجربه‌های عینی است و ذهنیت‌های بشری، به حاشیه رانده شده‌اند و به تبع آن، اساطیر هم در نهان‌خانه‌ی غفلت و بی‌خبری ذهن بشر جای‌گرفته‌است؛ امّا حقیقتاً طبع اسطوره این‌گونه نیست؛ چرا که: «در اسطوره، دنیای عینی و ذهنی به هم می‌آمیزد» (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ٤٥) و بشر امروز، که علی‌الظاهر دانش خود را، برای رفع نیازهای اولیه و غلبه بر دشواری‌ها، کافی می‌پندارد و آن را تکیه‌گاهی مطمئن، برای خود تصور می‌کند: «به محض احساس ناتوانی و خطر و آینده‌ی نامعلوم، به دامان اسطوره سقوط می‌کند» (بارت، ۱۳۸۲: ٢٤).

به‌هرصورت، بشر در هر یک از ادوار زندگی خود، به اندیشه‌های اساطیری نیازمند بوده و هست چون: «اسطوره به انسان این پندار موهوم را می‌دهد که می‌تواند جهان را بفهمد» (استروس، ۱۳۷٦: ۳۱). همین پندار به‌ظاهر وهم‌آلود، بسترساز اندیشه‌های بلند، در حوزه‌ی هویت ملی خواهد بود.

اساطیر، رابطه‌ای دیرینه، با شعر و هنر دارد و تجلی آن در ادوار شعر فارسی، اگرچه دارای فراز و نشیب است، اما هیچ دوره‌ای را نمی‌توان سراغ گرفت، که روح سیال اسطوره، در شعر فارسی رایج نبوده باشد و این قرابت و نزدیکی، هم به‌جهت ساختاری است و هم از نظر محتوایی؛ زیرا شعر ـ همانند اسطوره ـ یک فرایند ذهنی و تخیلی است و بخش اعظم جاذبه‌های خود را، مدیون همین صفت است و از طرف دیگر، شعر مشتمل بر مفاهیم نابی است که آرامش و سکون را برای بشر به ارمغان می‌آورد و بی‌گمان اساطیر نیز از این دو ویژگی بهره‌مندند.

شعر امروز و معاصر ما، چه در قالب‌های سنتی و کلاسیک و چه در ساختارهای نو و امروزی، از این مهم غافل نبوده و بسیاری از شاعران نوگرا معتقدند که، ساختن بناهای بزرگ هنری در دوره‌ی معاصر، بر سنگ بنای استوار هنر گذشتگان میسر است.

نویسنده، بنا به اهمیت جایگاه اسطوره در اندیشه‌های بشری به ویژه شعر و به‌طور مشخص شعر نوگرایان ـ که می‌تواند در راستای تحقق بعضی از مقوله‌های مرتبط با هویت ملی، کاربرد داشته باشد ـ جلوه‌های اساطیری را در دو حوزه‌ی اسطوره‌سازی و اسطوره‌پردازی بررسی کرده است.

الف) اسطوره‌سازی در شعر نوگرایان

اسطوره‌سازی مقوله‌ای در خور تأمل، در شعر امروز به‌حساب می‌آید. جمعی از شاعران نوگرا، تلاش نمودند تا با اتکا به تجربیات فکری و خلاقیت‌های فردی، در این حوزه نوآوری نمایند و فضاهایی را در شعر به‌وجود آوردند که برترین ویژگی آن فراواقعی بودن و به تعبیر دیگر، «مینوی بودن» است. این فضاسازی را در سروده‌هایی مانند: «ری را، آی آدم‌ها و سوی شهر خاموش» نیما یا در شعرهایی مانند: «پشت دریاها و خانه دوست کجاست» سهراب سپهری و نیز شعر «چاووشی» از اخوان ثالث و همچنین شعر «خیال نیست» از منوچهر آتشی و سروده‌هایی از شاملو و دیگر شعرا می‌توان مشاهده کرد.

شاعر، با توسل به اسطوره‌سازی در شعر خود، سعی در به‌تصویرکشیدن زمان و مکانی آرمانی دارد که انسان، در آن هم به یک احساس ناب آرمان‌گرایانه، دست یابد و همه‌ی آرزوهای خود را، تحقق‌یافته تلقی نماید. اسطوره‌سازی در شعر نو، تلاشی است برای دعوت انسان به یک دنیای شگرف و پرجاذبه‌ی تخیلی که در سایه آن بتواند آلام فردی و اجتماعی خویش را تسکین دهد و دنیایی را فراسوی خود ترسیم نماید که سرانجام آن، به ثمر نشستن همه‌ی آرزوهای بربادرفته است.

پس، اسطوره‌سازی نیاز اساسی جامعه‌ی مدرن است که بشر فرصت پرداختن و توجه به آن را ازدست‌داده و درگیرودارچرخ‌های فن‌آوری، هویت انسانی خود را تباه شده‌می‌بیند.

ابتدا با پرداختن به بخش اندکی از شعر «چاووشی» اثر مرحوم اخوان ثالث و در ادامه‌ی آن به تحلیل مقوله‌ی اسطوره‌سازی در شعر نوگرایان می‌پردازیم.

«به سوی سرزمین‌هایی که دیدارش»

بسان شعله‌ی آتش
دواند در رگم خون نشیط زنده‌ی بیدار
نه این خونی که دارم پیر و سرد و تیره و بیمار
چو کرم نیم جانی بی‌سر و بی‌دم
که از دهلیز نقب‌آسای زهراندود رگ‌هایم
کشاند خویشتن را هم‌چو مستان دست بر دیوار
به‌سوی قلب من این غرفه‌ی با پرده‌های تار
و می‌پرسد صدایش ناله‌ای بی‌نور

(اخوان‌ثالث، ۱۳۷۵: ۱٤٦)

تصویر دنیا و سرزمین‌های آرمانی را، که روح خسته‌ی شاعر در جست‌وجوی آن است، می‌توان یک فضای اسطوره‌ای تلقی کرد که زمان و مکان در آن ذهنی و مینوی است. او در آرزوی دنیایی است که خون تازه و با نشاط، در رگ‌های زهراندود او بدواند. اسطوره‌سازی، حاصل سرخوردگی شاعر از محیط و زندگی فردی و اجتماعی است؛ لذا ضمن اعتراض به حضور ناکامی در زندگی، سرزمین آرمانی را در شعر خود آرزو می‌کند.

در شعر «مرغ افسانه» به ویژه در شعر «پشت دریاها» از سهراب سپهری نیز با چنین فضای اسطوره‌سازی مواجه هستیم. او با قایق خود قصد سفر از دریا به شهری را دارد که پنجره‌های آن رو به تجلی باز می‌شود و در آن شهر، وسعت خورشید، به اندازه‌ی چشمان سحرخیزان است و حتی می‌توان صدای مرغان اساطیری را، در وزش بادها شنید، شهری که در دستان کوچک کودکان آن، شاخه‌های معرفت است و فواره‌های هوش بشری، پرندگان را مدهوش کرده است و نهایتاً، همه چیز در آن مینوی و آرمانی و اساطیری و ذهنی است.

«پشت دریاها شهری است»

که درآن پنجره‌ها رو به تجلی باز است
بام‌ها جای کبوترهایی است که به فواره‌ی هوش بشری می‌نگرند
دست هر کودک ده ساله شهر ـ شاخه‌ی معرفتی است
مردم شهر، به یک چینه چنان می‌نگرند
که به یک شعله، به یک خواب لطیف
خاک، موسیقی احساس تو را می‌شنود
و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد

(سپهری، ۱۳۸۰: ۳٦٤)

نیما در شعری با عنوان «سوی شهر خاموش» ضمن برشمردن ویژگی‌های یک شهر و سرزمین این جهانی و گیتیک، در بندهای پایانی؛ فریاد رسی را نوید می‌دهد که حرف‌های او مرهم زخم‌هاست و سوختگان را مدد می‌رساند، بنابراین، تصویر یک دنیای مینوی در مقابل یک شهر خاموش، نوعی اسطوره‌سازی به‌حساب می‌آید که شاعر قصد دارد تا انسان را به ادامه‌ی راه امیدوار نماید و او را از یأس و سرخوردگی اجتماعی رها سازد. شهر خاموش که سرانجام به یک شهر بیداری بدل می‌شود در واقع همان آرمان شهر اساطیری نیما است.

«شهر مفلوج» (که خشک آمده رگ‌هایش از خواب گران)

بر می‌آید زره خوابش باز
دید خواهد روزی
که نه با چشم علیل دگران
در بدو خویش آید نگران
آید آن روز خجسته که به جا آورد او
دوست از دشمن و دشمن از دوست
و به هر لحظه‌ی روشن شده‌ای بیداری
بر کفش شربت نوش
گرم خواند با او
بدواند با او
وندر اندازد در مخزن رگ‌هایش هوش
هم‌چو مرغی که به هوش آید جان برده بدر
از درون نفسی
تند می‌آید
حرف می‌گوید
می‌دهد مرهم با زخم دلش
و به ویرانه‌ی هر خسته نوایش تعمیر
و ندرین معرکه در رستاخیر
می‌رسد سوختگان را مدد
یار فریاد رسی

(نیما یوشیج، ۱۳۷۳: ٤٦٥)

یا در آن سوی کوه آرمانی، هزاران شهر جوانی که هزار سرو و صنوبر پای جویبارهای آن روییده است و انسان، در سایه‌سار آن به آرامش می‌رسد. در شعر «خیال نیست» اثر «منوچهر آتشی» با این فضای آرمانی و اسطوره‌ای انس می‌گیریم و خود را، فراتر از آن‌چه هستیم می‌بینیم و این همان فرآورده‌های دنیای ذهنی بشر است، که اسطوره لقب گرفت:

«آن سوی کوه»

شاید هزار شهر جوان باشد
شاید هزار خانه‌ی هفت اشکوب
شاید هزار سرو صنوبر باشد

پای هزار جوی زلال
جاری به سایه‌سار من

(آتشی، ۱۳۷۰: ۱۶۸)

با تأمل در نمونه‌های مذکور، درمی‌یابیم که شعر امروز به‌ویژه شعر نو، انباشته از فضاهای آرمانی است که شاعر، با به‌تصویرکشاندن آن در آرزوی تزریق خونی تازه در رگ‌های زندگی خود و همنوعان می‌باشد و انسان خسته و ناتوان معاصر را، به فضاهای تخیلی و ذهنی دعوت‌می‌کند. درواقع تصویری از دنیای آرمانی را برای او به نقش‌می‌نشیند.

ب) اسطوره‌پردازی در شعر نوگرایان

به موازات اسطوره‌سازی در شعر نو ـ که به آن اشاره شد ـ شاهد رشد چشمگیر اسطوره‌پردازی نیز می‌باشیم و البته شاعرانی مانند نیما و اخوان ثالث نیز بوده‌اند که در دو حوزه‌ی اسطوره‌سازی و اسطوره‌پردازی هنرنمایی کرده‌اند و این امر نشانگر گستردگی معرفت و توانمندی شاعر است. شکی نیست که با تأمل بیش‌تر، این روند را در سروده‌های اغلب شعرای معاصر می‌بینیم. اما طبیعی است که بعضی‌ها در حوزه‌ی اسطوره‌سازی و جمعی دیگر در حوزه‌ی اسطوره‌پردازی توانایی بیش‌تری دارند.

به نظر می‌رسد از گروه شاعران نوگرا، کسانی مانند نیما در شعر «خانه سربولی» و «حمید مصدق» در شعری با عنوان «درفش کاویان» و «فریدون مشیری» در شعر «خروش فردوسی» و «سیاوش کسرایی» در سروده‌هایی مانند «مهره‌ی سرخ» و «آرش کمانگیر» و «دکتر شفیعی‌کدکنی» در اشعاری مانند «سیمرغ و هفت خوان دیگر» و «اخوان ثالث» در شعر «خوان هشتم» در مجموعه‌ی «در حیاط کوچک پاییز در زندان» یا در مجموعه‌ی «تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم» و هم‌چنین خانم «طاهره‌ی صفارزاده» در مجموعه‌ی شعر خود با عنوان «حرکت و دیروز» و مرحوم خانلری در شعر «خاموش و سرد» و «نادرپور» در سطحی گسترده‌تر در شعرهایی مانند «از اهریمن تا تهمتن» در مجموعه‌ی «زمین و زمان» و «بیم سیمرغ» در مجموعه‌ی «سرمه‌ی خورشید» و «بیمار بیدار» در مجموعه‌ی «صبح دروغین» و «اول و آخر این کهنه کتاب» در مجموعه‌ی «گیاه و سنگ نه آتش» و «محمود مشرف آزاد تهرانی» در شعر «آناهیتا باران کن» نشان‌داده‌اند که روح اسطوره‌پردازی، در آنان بارزتر از روح اسطوره‌سازی است.

شاید تفاوت اساسی دو مقوله‌ی اسطوره‌سازی و اسطوره‌پردازی، به محتوای آن برگردد به این معنی که، اسطوره‌پردازها، محتوا را از فرهنگ گذشته وام می‌گیرند و

اندکی در آن دخل و تصرف می‌کنند؛ ولی اسطوره‌سازها معنی و محتوا را خود خلق می‌کنند در واقع نوعی نوآوری در عرصه‌ی اساطیر محسوب می‌شود. اما هر دو در ذهنی و تخیلی‌بودن و هم‌چنین در به‌تصویرکشیدن دنیای پر رمز و راز و فراواقعی و دست‌نیافتنی، اشتراک دارند. «به‌هرحال، شعرنو نه‌تنها انسانی‌ترین هنر؛ بلکه بیانگر اندرونی‌ترین بخش حیات فرهنگی است (ترابی، ۱۳۷۹: ۱۳).

اسطوره‌پردازی در شعر نوگرایان، یک تقلید صرف محتوایی نیست؛ بلکه نبوغ و خلاقیت شاعر معاصر، آن را از حوزه‌های خشک و بی‌روح رها ساخته و به یک فضای با نشاط سیاسی و اجتماعی وارد نموده است و از همین منظر، بر این باوریم، که شعر امروز ادامه‌ی راه شعر گذشته است و اگر کسی تصور کند که شعر نو، خط بطلانی بر شعر سنتی کشیده است، بسیار مضحک و خنده‌آور است؛ چون اساساً فهم درستی از شعر ندارد. شعر فرایندی است که ریشه در گذشته دارد و تعالی خود را در آینده جست‌وجو می‌کند و اگر کسانی، نیما را به صرف این‌که مبتکر این جریان شعر جدید است مورد سرزنش قراردهند باید به آنان یادآور شد که بازخوانی نیمایی با احاطه به میراث کهن شعر و زبان فارسی صورت‌می‌گیرد و بی‌هیچ شک و شبهه‌ای «شعر نو دنباله‌ی منطقی شعر کهن است (نادرپور، ۱۳٤۱: ۱۰).

پس بحث اسطوره‌پردازی، در شعر نوگرایان مطمئناً با یک دید و نگرش تازه صورت‌می‌گیرد دیدی که، متکی بر مفاهیم ژرف و نیازهای بزرگ اجتماعی است که در همه‌ی ادوار تاریخ زندگی بشر وجود داشته است بنابراین: «کاری که مثلاً اخوان انجام داده، احیا و پرداخت جدید اساطیر شاهنامه‌ای و اساطیر مزدایی(اسماعیل‌پور، ۱۳۸۲: ۸٦) و در حقیقت پاسخ به یک نیاز اجتماعی بوده است.

بسیاری از آثار منظوم و حتی منثور در دوره‌ی معاصر را، می‌توان از منظر اسطوره‌ای بررسی نمود و در این رستاخیز و رنسانس فرهنگی و ادبی بی‌هیچ تردیدی نباید نقش نیما را از نظرها دور داشت. اسطوره در شعر نوگرایان و به‌ویژه در شعر نیما عام و انسانی و حتی جهانی است.

«نیما با آگاهی از این نکته که بنای بلند اندیشه و تمدن فرهنگی امروز جوامع بر شالوده‌های استوار و روزگارآلود باورها و انگاره‌های پیشینیان برافراشته شد و انکار آن‌ها به نوعی نادیده انگاشتن هویت و اساساً موجودیت خویش است نه تنها اسطوره‌زدایی را جایز نمی‌داند؛ بلکه بر این باور است که ضمن حفظ و حراست از آن‌ها باید منطبق با نیازهای امروز بشر دست به نوآفرینی و باززایی اسطوره زد و با

کشانیدن این مفاهیم ریشه‌دار به میان مردم، حرکت رو به کمال و متعالی آن‌ها را ارج نهاد» (خادمی، ۱۳۸۱: ۲۳٤).

نیما به‌عنوان آینه‌ی تمام‌نمای شعر نوگرایان، بادرک درست از اسطوره در فرهنگ و هویت ملی، سعی کرده‌است، مضامین و مفاهیم اساطیری را از جنبه‌های ذهنی و خیال‌انگیز رها ساخته و کارکرد اجتماعی به آن ببخشد. درحقیقت، خلاقیت نیما در این عرصه، تبدیل جنبه‌های نظری اسطوره به جنبه‌های کاربردی به‌ویژه در حوزه‌ی اجتماعی بوده است؛ زیرا: «نیما، اسطوره‌پرداز اجتماعی است و اگر درون‌مایه‌های اساطیری را در اشعار خود به کارمی‌گیرد در آن‌ها بهره‌ای دیگر می‌جوید و درصدد آن است که مضامین اساطیری را در بیان دردها و ناملایمات اجتماعی به‌کاربندد و نقشی نو درافکند و یکی از وجوه نوگرایی نیما در همین نکته است» (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۱: ۵۰).

همان‌گونه که اشاره شد قصد نیما از به‌کارگیری مظاهر اساطیری در شعر، گرفتارکردن انسان در فراز و فرود مفاهیمی صرفاً ذهنی اسطوره نیست؛ بلکه او «در کاربرد نمادها و اسطوره‌ها سعی داشت دنباله‌رو تعقید و پیچیدگی کلام نباشد و تمثیل اسطوره در شعر او تنها درخدمت انعکاس آرمان اجتماعی اوست» (ص ٤٠).

به‌دنبال همین برداشت نو و دید تازه است که نیما و پیروانش، با درک درست از این واقعیت که «اسطوره همیشه به گذشته مربوط نمی‌شود؛ بلکه در جوامع نو نیز نمود پیدا می‌کند» (خادمی، ۱۳۸۱: ۲۳۱) همواره بر این نکته عنایت داشتند که شعر و هنرخویش را به زیور اساطیر بیارایند، با این انگیزه که اسطوره‌ها در جامعه، از یک کارکرد اجتماعی اثرگذار برخوردار باشند نه به‌صورت یک مفهوم رخوت‌آور که جامعه را به بی‌خیالی و سقوط سوق‌دهد. در نگاه آنان، جامعه‌ی بی‌اسطوره همانند انسانی است که فاقد رؤیاست به‌همین دلیل، گرفتار روان پریشی مفرط می‌شود.

بنابراین، نوگرایان از سحر و جادوی اساطیر و نقش اثربخش آن، در تحولات اجتماعی غفلت نورزیده و از سرچشمه‌های گرانسنگ فرهنگ و هویت ملی و دینی، به‌ویژه جلوه‌گاه بزرگ اسطوره‌ها یعنی شاهنامه‌ی سترگ فردوسی به‌خوبی سودجسته‌اند.

شعر نو را باید، عرصه‌ی ظهور و حضور اساطیر، باکارکردهای اجتماعی دانست که بر آن است تا روح بیداری و مقاومت را، در جان افسرده و نژند انسان امروزی، زنده نگه دارد و ضمن دعوت او به گذشته‌های متنوع و هویت ملی، انگیزه‌های توجه و تأمل عمیق به آینده را در وجودش متبلور نماید و آن را قوام و دوام بخشد.

شرایط سیاسی و فرهنگی دوره‌ی معاصر، اقتضا می‌کرد که هر یک از شعرا با توجه به نظام فکری و سیاسی خود به مقوله‌های اساطیری بپردازند. به‌عنوان مثال، سیاوش کسرایی با به تصویر کشیدن داستان آرش کمانگیر به اسطوره‌پردازی قیام می‌کند. در واقع او قصد تجدید یک خاطره‌ی حماسی را در ذهن و زبان و اندیشه کسانی دارد که دل در گرو این آب و خاک بسته‌اند و سعی می‌کند تا این باور را القا نماید که خاستگاه صلح و امنیت پایدار، به بازوان سترگ مردانی هم‌چون آرش نیازمند است تا جان پاک‌اندیشان را از شر بدخواهان برهاند؛ آن‌جا که می‌گوید:

دل خلقی‌است در مشتم
امید مردمی خاموش هم پشتم
انجمن‌ها کرد دشمن تا به تدبیری که در ناپاک دل دارند
هم به دست ما شکست ما بر اندیشند

(کسرایی، ۱۳۸۳: ٥٤)

و از طرف دیگر شخصیت‌های اسطوره‌ای همانند کاووس و افراسیاب در شعر نوگرایان، نماد مکر و وسوسه هستند و شاعر نوگرا، با توسل به این شخصیت‌ها بنا دارد تا همه‌ی کسانی را که مدعی حکومت‌اند؛ اما توان رستن از دام وسوسه را ندارند به چالش بکشد و اعمال حاکمیت منطقی در عرصه‌ی سیاست و اجتماع را با تأثیرپذیری از وساوس نفسانی در تقابل معرفی کند؛ چنان‌که آمده است:

چون نیک بنگری
افراسیاب و کاووس
آن یک اسیر وسوسه‌ی فتح
و آن اسیر وسوسه‌ی سودابه
سودابه‌ی میز
سودابه‌ی باغ
سودابه‌ی سکه

(صفارزاده، ١٣٤٦: ٤٢)

و این تقابل را در داستان اهورامزدا و اهریمن با وضوح بیش‌تر می‌بینیم. اهورامزدا نشانه‌ی بیداری و آگاهی و اهریمن نماد غفلت و رخوت است؛ آن‌جا که اشاره دارد:

هان ای مزدا در این شب دیرند
تنها منم که مانده‌ام بیدار
وین خیل اسیر بندگان تو

چون گله‌های خوش چرای بی‌چوپان
در دره‌های خواب رها گشته

(شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۷: ۱۲۱)

و نیز رستم در شعر نوگرایان، در حقیقت، تبلور آرمان یک ملت در عصر غلبه‌ی حاکمیت صاحبان زر و زور است. دلیری و پایداری و تدبیر و دوراندیشی و نیز دفاع جانانه از هویت و امنیت ملی و برخورد قاطع و صریح با هر نوع کجروی از ویژگی‌های بارز اوست.

و قیام کاوه علیه ضحاک که در راستای دفاع از حقوق پایمال شده‌ی مردم محروم شکل‌گرفته‌است از یک روی‌کرد کاملاً سیاسی و اجتماعی برخوردار است. دعوت مردم به شورش و عصیان علیه وحشت حاکم و عدم ترس و هراس از هیمنه‌ی دشمن و شکوه شوکت ظاهری آن و مهم‌تر از همه توسل به قوه‌ی عقل و خرد در مقابله با زشتی‌های سیاسی و هم‌چنین از طرف دیگر وحدت و انسجام و یکدلی در این حرکت خودجوش مردمی از پیام‌های روشن و شفاف این جریان اسطوره‌ای است که در شعر نوگرایان تجلی یافته‌است.

چه پشته‌ها که از کشته
که از کشته کوهی ساخت
کجاست کاوه‌ی آهنگری
که برخیزد
که داد مردم بیداد دیده بستاند؟

(مصدق، ۱۳۶۱: ۷)

و شخصیتی همانند کیخسرو در شعر نوگرایان نماد برجسته‌ی طهارت باطن، شرافت در رفتار و صداقت در گفتار است؛ کسی که در اوج اقتدار از مظاهر ناپایدار، کناره‌گیری می‌کند و حصار سنت‌های کهنه دنیاگرایی، لذت‌طلبی و شهوت‌خواهی سلاطین را در هم می‌شکند و این همان امر مهمی است که جامعه در دوره‌ی معاصر به آن سخت نیازمند بوده است.

جایگاه ایزد اساطیری سروش در شعر نوگرایان در تقابل با حاکمیت شب و تاریکی است و فریاد بیداری مردم که روایت‌گر فضا و بستری آماده برای دفاع از هویت خویش و طغیان علیه بیداد؛ چنان‌که آمده:

باز از درون تیره‌ی آن جاودانه شام

آن آشنا سروش
آن شادمانه بانگ دلاویز شب نورد
می‌پیچیدم به گوش
لیکن اگر از این دل ناآشنا پرست
بادی به‌جز غبار
باقی نمانده است بر رخ شاداب روزگار

(توکلی، ۱۳٤٦: ۱۳۸)

با تأمل در این شعر، می‌توان استنباط نمود که جایگاه سروش در شعر نوگرایان در واقع تزریق روح بیداری در رگ‌های سرد و خاموش مردمی است که آنان را گرفتار رخوت و سستی نموده‌اند.

و زیباتر از همه، اسطوره‌ی سیاوش که تصویر دنیایی آمیخته از طهارت و پاکیزگی و گذر از آزمون‌های سخت و دشوار که انسان در مسیر زندگی خود ممکن است با آن مواجه شود و مظلومیت شرافت که داغ پیشانی سیاوش صفتانی است که از وساوس زشت سودابه‌های نفس و کید و نیرنگ شوم افراسیاب‌های اقتدارگرا و بی‌ارادگی بی‌حد و حصر کاووس‌های شهوت‌ران رهایی یافتند و در خلوت‌سرای صداقت و راست کرداری به پرورش روان گرم هستند.

فریاد بی‌پناهی انسان است
کز دست داده ملجا و مأوای را
کین سیاوش است در او مضمر
داغی نهاده لاله‌ی حمرا را

(اخوان‌ثالث، ۱۳٦۵: ۳۳۷)

بنابراین، با تأمل ژرف در اساطیر باستانی و کمیت و تنوع به‌کارگیری آن در شعر نوگرایان درمی‌یابیم که شاعر معاصر، در ورای هر یک از این پدیده‌های اسطوره‌ای، در تبیین اندیشه‌های نوگرایانه است و تمام سعی و تلاش او آن است که کاربرد اسطوره را از ذهنی و انتزاعی‌بودن خارج و به یک فضای جدید و پرجاذبه و پویای سیاسی و اجتماعی وارد نماید تا در سایه‌ی آن به آرمان‌های بلند خویش و مهم‌تر از همه، در تحقق هویت و امنیت ملی که متأسفانه در دوره‌ی معاصر شدیداً خدشه‌دار شده است نایل گردد.

حال، به نمونه‌هایی از پرداختن شاعران نوگرا به اساطیر؛ اما با نگاهی نو و تازه اشاره می‌شود نخستین نمونه؛ گزارشی کوتاه از شعر «سیمرغ» اثر دکتر شفیعی‌کدکنی است.

در گذار باد
می‌زند فریاد
از ستیغ آسمان پیوند البرز مه‌آلوده
با حریر راز بفت قصه‌های دور
بال بگشای از کنام خویش
ای سیمرغ رازآموز
بنگر این‌جا در نبرد این دژآیینان
عرصه برآزادگان تنگ است
کار ازبازوی مردی و جوانمردی گذشته است
روزگار رنگ و نیرنگ است
گفته بودی گاه سختی‌ها
درحصار شوربختی‌ها
پَر تو در آتش اندازم
بشنو این فریاد را بشنو ای سیمرغ
وزچکاک آسمان پیوند البرز مه‌آلوده
بال بگشای ازکنام خویش

(شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۷: ۱۱۵)

نیما در «خانه‌ی سریولی» که متأثر از داستان ضحاک، با یک روی‌کرد اجتماعی نوگرایانه است به اسطوره‌پردازی از نوع خود قیام می‌کند و این شعر بلند، داستان نبرد انسان با شیطان است که به بخش بسیار مختصری از آن اشاره می‌شود.

خیره می‌گوید شبی شیطان
به سرای من درآمد
خفت تا آندم که صبح تابناک آمد
پس برون شد از سرای من
لیک ناخن‌های دست و پای و موهای تن او
مارها گشتند
در سراسر...
بین من جنگی است
با شیطان

(نیما یوشیج، ۱۳۷۳: ۲۴۳)

حمید مصدق در شعری با عنوان «درفش کاویان»، اسطوره‌پردازی را به اوج

می‌رساند و این اثرپذیری از اسطوره‌ی کاوه‌ی آهنگر، در تمام زوایای شعر او مشهود است به نظر می‌رسد او با به‌تصویرکشیدن این اسطوره؛ قصد تبیین اوضاع سیاسی جامعه را دارد، اما فضای حماسی حاکم بر این شعر و حتی زبان به‌کارگرفته‌شده از یک اسطوره‌پردازی موفق حکایت می‌کند که به جهت طولانی بودن، به بخش‌هایی از آن اشاره می‌شود:

زمانی دور
در ایران شهر
همه در بیم
نفس در تنگنای سینه‌ها محبوس
همه خاموش
و هر فریاد در زنجیر
نه کس بیدار
نه کس را قدرت گفتار
نشسته اژدهاک دیوخو
به روی تخت خویشتن هوشیار
خوراک صبح و ظهر و شام ماران دو کتف اژدهاک پیر
مدام از مغز سرهای جوانان
در این خاموش شب اما
درون کوره‌ی آهنگری یک شعله سوزان بود
و کاوه
مرد آزاده
سکوت خویش را بشکست و این‌سان گفت
گذشته سال‌های سال
دهیم از بهر ماران دو کتف اژدهاک پیر
بپا خیزید
کف دستانتان را قبضه‌ی شمشیر می‌باید
در آن شب از دل و از جان
به فرمان سپهسالار کاوه مردم ایران
زدل راندند
نفاق و بندگی و خسته‌جانی را
و بنشاندند

صفا و صلح و عیش و شادمانی را
نوازش داد باد صبحدم بر قله‌ی البرز
درفش کاویانی را

(مصدق، ۱۳۸۲: ۷)

اخوان ثالث در شعری با عنوان «خوان هشتم» در ششمین دفتر شعر خود به نام «در حیاط کوچک پاییز در زندان» هنر اسطوره‌پردازی خود را در ارتباط با داستان رستم به نمایش می‌گذارد:

رستم دستان
در تگ تاریک ژرف چاه پهناور
کشته هر سو بر کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر
چاه غدر ناجوانمردان
غم‌انگیز و شگفت‌آور
آری اکنون تهمتن با رخش غیرتمند
در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود
پهلوان هفت خوان اکنون
طعمه‌ی دام و دهان خوان هشتم بود

(اخوان‌ثالث، ۱۳۷۶: ۷۶)

مرحوم دکتر خانلری در شعری با عنوان «خاموش و سرد» همانند سایر معاصران خود «سیمرغ» را که ریشه در اساطیر کهن ایرانی دارد دوباره احیا می‌کند:

خاموش و سرد بر سر تیغ بلند قاف
سیمرغ
شاه مرغان
تنها نشسته بود
با مرغکان خود
با صد شرار و شور
از راه‌های دور
منزل بریده‌ایم
محنت کشیده‌ایم
تاطلعت مبارک سیمرغ دیده‌ایم
سیمرغ
ای بلند

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ای جاودان سروش
این گفته شد راز...
سیمرغ
افسرده و خاموش
زی این همه خروشان
این تاب و تب فروشان
چشمی نکرد باز

(رهنما، ۱۳۷۷: ۷٤)

نمونه‌هایی از این دست، روایتگر اسطوره‌پردازی در شعر نوگرایان است. اگر با بصیرت و بینش بیش‌تری در هر یک از این سروده‌ها، بنگریم، خواهیم دید که در پی این تصاویر و جلوه‌های اساطیری، اندیشه‌های ژرف دیگری نهفته است که اغلب آن‌ها کارکردهایی سیاسی ـ اجتماعی دارد و این همان نوگرایی نوظهور و مبارکی است که در شعر معاصر با آن مواجه هستیم.

به‌هرحال، توجه به اساطیر در هر یک از دو حوزه‌ی اسطوره‌سازی و اسطوره‌پردازی، دارای یک خاستگاه مشترک است و آن هم روح پاک و بی‌آلایش اسطوره‌گرایی ایرانی است که آینه‌ی تمام‌نمای هویت ملی و فرهنگی ماست.

نتیجه‌گیری

مظاهر و پدیده‌های اساطیری در شعر نوگرایان به‌ویژه در بعد اسطوره‌پردازی، از کمیت نسبتاً مطلوبی برخوردار است. از آن‌جایی که نگاه شاعر نوگرا به مفاهیم اسطوره یک نگاه نو و بعضاً آرمان‌گرایانه و با روی‌کردی سیاسی ـ اجتماعی است؛ لذا، کاربرد آن از این منظر در خور تحلیل و تبیین و تأمل و ژرف‌اندیشی است.

از شخصیت‌های اساطیری هم‌چون، افراسیاب، کاوه، سیاوش و کاووس گرفته تا دیگران و نیز موجودات اسطوره‌ای همانند، سیمرغ، مهر، خورشید، آتش، ناهید و غیره... هر کدام علاوه بر مفاهیم اساطیری با زندگی و واقعیات جاری در آن نیز، در پیوند نزدیک می‌باشد؛ زیرا خاستگاه حقیقی شعر نوگرایان، توده‌های مردمی است که سال‌های مدیدی، دچار سرخوردگی مزمن سیاسی ـ اجتماعی بوده‌اند.

این شیوه‌ی شاعری در انحصار گروه و تفکر خاصی نیست و برخاسته از یک مشرب فکری و جریان سیاسی حاکم نمی‌باشد که در پرتو آن بتوان، مردم را به راحتی فریب نمود؛ بلکه با اندک ژرف‌نگری، در می‌یابیم که تمام تلاش شاعر بر آن است تا با

بسترسازی مناسب، زمینه‌ی تحقق آرزوهای دیرینه مردم را که در محاق غفلت و بی‌خبری فرورفته، فراهم نماید.

در همین راستا، شاعر نوگرا با شناخت دقیق از کارکردهای اسطوره و تأثیر آن در ترغیب و تشویق مردم، علیه رخوت و سستی رایج در کالبد جامعه و نیز روح آرمان‌گرایی و تحول‌خواهی ـ که در ذات مقوله‌های اساطیری موج می‌زند ـ این مهم را به‌خوبی به‌عهده می‌گیرد و انسان را، فراسوی واقعیت‌هایی سوق می‌دهد تا بتواند همانند کاوه‌های مبارز و بیدارگر، در زلال بینش زرتشت علیه اهریمنانی خودکامه و بیدادگر که دشنه در مشت دارند و نغمه‌ی شومی زیر لب، با این مضمون که باید برد، باید کشت و باید خورد؛ رایت عصیان برافرازند و سروش پاک اهورایی را ندا در دهند تا در سورنای عشق، سرود رهایی بدمد و در پرتو ندای روح‌بخش آن، بندیان، بتوانند فریاد بی‌امان گسستن، از جان برآورند و در انتظار سوشیان‌های موعود، بر بلندای البرز رهایی و آزادمنشی، آتش بیداری و پایداری برافروزند و نغمه‌ی افسانه‌های قرن را بسرایند.

و نیز تهمتن آرمانی را فراخوانند، تا دشمن سرکش را از خانه‌ی زرتشت براند و جان پاک سیاوش ـ صفتان ایرانی کردار را، از مکر پلید افراسیاب بی‌مقدار، رها سازد و روشنایی بی‌کران این مرز بوم را به شرافت و طهارت کیخسرو بیاراید.

و آرش بلند قامتی را ندا در دهند، تا شهر سیلی خورده را که چون گله‌ی خوش چرای بی‌چوپان، در دره‌های خواب و رخوت رها گشته و از درنده‌خویی دیو سیرتانی که از خوردن مغز جوانان، سرشار از لذت شهوت می‌شوند، غافل مانده و همانند کاووس و یارانش که از چهار سو در زنجیر و طلسم جادوان گرفتار آمده است، نجات بخشد و حصار شوربختی را با توسل به سیمرغ آرمانی درهم‌شکند و بلند آسمان دیار صمیمیت را، به شکوه مهر و درخشندگی ناهید آذین دهد.

آری روایت اسطوره در شعر نوگرایان، با این نگاه خردورزانه و رهایی‌بخش قابل تحلیل و توصیف است. چه‌گونه می‌توان تصور کرد که در عصر بیداری، شاعر نوگرای ما با رجعت صرف به گذشته‌های اساطیری، خود و جامعه را فریب دهد و شرنگ یأس و ناکامی را در جان خسته و بیمار مردم بنشاند؟

وقتی دردهای اجتماعی بر گرده‌ی مردم فشار وارد می‌آورد و شاعر نوگرای ما نیز با این فضای مسموم رشد می‌یابد؛ آیا می‌توان رسالتی جز این برای او تصور نمود که با توسل به گذشته‌های آرمانی، حال و آینده نویدبخشی را ترسیم نماید؟

روح جاری در اساطیر باستانی، شکستن بن‌بست‌ها و حصارهایی است که اوضاع و شرایط زمان، برای مردم به وجود آورده بود، در واقع اسطوره، حرکت از واقعیات مرسوم به سوی فرا واقعیت‌های ممدوح است که این امر در شعر نوگرایان تجلی‌یافته و تمام تلاش شاعر نوگرا، آن است تا فضایی را در پیش‌روی انسان معاصر، به تصویر بکشد که خود، راه خویش را در تاریکی‌های مفرط بیابد و این هدف آرمانی را با توسل به مفاهیم اساطیری تعقیب می‌کند.

منابع :

۱- آتشی، منوچهر (۱۳۷۰)؛ *گندم و گیلاس*، تهران: نشر قطره.
۲- اخوان‌ثالث، مهدی (۱۳۷۵)؛ *زمستان*، تهران: انتشارات مروارید.
۳- -------- (۱۳۷۶)؛ *سه کتاب*، تهران: انتشارات زمستان.
٤- استروس، کلودلوی (۱۳۷٦)؛ *اسطوره و معنا*؛ ترجمه‌ی شهرام خسروی، تهران: نشر مرکز.
٥- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۷۷)؛ *اسطوره بیان نمادین*، تهران: انتشارات سروش.
٦- -------- (۱۳۸۲)؛ *زیرآسمانه‌های نور*، تهران: نشر افکار.
۷- -------- (۱۳۸۱)؛ «چشم‌انداز اسطوره در شعر نیما»، *مجموعه مقالات نیماشناسی*، ساری: انتشارات شفلین.
۸- بارت، رولان (۱۳۸۲)؛ *اسطوره و رمز*، ترجمه‌ی شیرین‌دخت دقیقیان، تهران: نشر مرکز.
۹- ترابی، علی‌اکبر (۱۳۷۹)؛ *جامعه‌شناسی ادبیات شعر نو*، تبریز: انتشارت فروغ آزادی.
۱۰- خادمی، مهدی (۱۳۸۱)؛ «اسطوره‌های شعر نیما»، *مجموعه مقالات نیماشناسی*، ساری: انتشارات شفلین.
۱۱- روژه، دمزیل (۱۳۷۹)؛ *جهان اسطوره‌شناسی*، ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: انتشارات ققنوس.
۱۲- رهنما، تورج (۱۳۷۷)؛ *شعر رهایی است*، تهران: انتشارات علمی.
۱۳- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳٦۹)؛ *در قلمرو وجدان*، تهران: انتشارات علمی.
۱٤- سپهری، سهراب (۱۳۸۰)؛ *هشت کتاب*، تهران: انتشارات طهوری.
۱٥- سیرجانی، سعید (۱۳٦۹)؛ *ضحاک ماردوش*، تهران: نشر نو.
۱٦- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۷)؛ *آیینه‌ای برای صداها*، تهران: انتشارات سخن.
۱۷- مختاری، محمد (۱۳۷۹)؛ *اسطوره زال*، تهران: انتشارات توس.
۱۸- مصدق، حمید (۱۳۸۲)؛ *تا رهایی*، تهران: انتشارات زریاب.
۱۹- نادرپور، نادر (۱۳٤۱)؛ *شعر انگور*، تهران: انتشارات مروارید.
۲۰- یوشیج، نیما (۱۳۷۳)؛ *مجموعه کامل اشعار*، گردآورنده: سیروس طاهباز، تهران: انتشارات نگاه.